

میرزا ملک‌خان^۱ و اندیشه‌ی روش

محمدتقی طباطبایی*

چکیده

این مقاله در پی توجیه این ادعاست که آن‌چه در نوشته‌های میرزا ملک‌خان در چهارچوب تمایز عقل علمی از عقل طبیعی طرح می‌شود نشان‌دهنده‌ی توجه وی به جایگاه محوری اندیشه‌ی روش در شکل‌گیری عقلانیت علمی و هم‌چنین ایده‌ای مرکزی در کلیت اندیشه‌ی اوست، ایده‌ای که می‌توان براساس آن جوانب گوناگون فکر وی را به هم پیوست و آن را به‌نحوی سازماندهی و خواناتر کرد. هم‌چنین ادعا می‌شود براساس این صورت‌بندی می‌توان به دریافتی روشن از رویکرد وی به مسائل دوران پراشوب پیش از مشروطیت رسید. از آن‌جاکه ملک‌خان علت‌العلل ترقی و آبادانی فرنگستان را در پیروی از اصول عقل علمی می‌داند و هدفش نیز ارائه‌ی برنامه‌ای برای آبادانی و ترقی ایران است، رویکرد وی به چالش ایران را باید رویکردی راه‌بردی در نظر گرفت. وی در قامت استراتژیستی می‌اندیشد که راه‌بردی بی‌سابقه برای نفی استعمار قریب‌الوقوع در سر دارد. رویکرد این نوشتار آن است تا داوری درباره‌ی تفکر ملک‌خان نه براساس ویژگی‌های شخصیتی، رفتارهای اجتماعی، یا حتی انگیزه‌خوانی وی، بلکه براساس تحلیل و تفسیر ساختاری چندین نوشته‌ی برگزیده از دوره‌های گوناگون زندگی وی انجام پذیرد تا از این راه روشن شود مفهوم محوری در اندیشه‌ی وی چیست (روش)، چرا چنین باوری دارد (عقل علمی مبنای تمامی ترقی‌های فرنگیان است)، و چگونه آن را می‌پروراند (راه‌بردی).

کلیدواژه‌ها: میرزا ملک‌خان، روش، عقل علمی، عقل طبیعی، تفکر راه‌بردی.

* استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، shahedt@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۹

۱. درآمد

تلاش برای فهم بیداری ایرانیان از آغازین سال‌های قرن نوزدهم میلادی، هم‌زمان با جنگ‌های ایران و روس، تاکنون همواره در جریان بوده و در این راه آثاری پدید آمده است که منبع تمامی تحلیل‌های کنونی‌اند. دامنه موضوعی این آثار از چهره‌ها و رخدادها تا قراردادها و جنگ‌ها گستره پهناوری را در بر می‌گیرد. روایت‌های گوناگونی که با تکیه بر اسناد و مدارک گوناگون در ارزیابی این امور به‌دست داده می‌شود کوششی است برای رسیدن به تصویری علمی و دقیق از آنچه رخ داده است.

با این حال، چالشی مشترک نیز وجود دارد. ایشان گرچه همواره تلاش دارند تا مطابق رویکرد علمی ادعاهای خود را مستند به مدارک سازند، اما گویا علمی‌بودن را محدود به این کار می‌دانند و دقتی بر نحوه شکل‌گیری داوری‌شان درباره آن مدارک به‌کار نمی‌بندند. به همین دلیل نیز در بیش‌تر تحلیل‌هایی که از رخدادها و چهره‌ها به‌دست داده می‌شود، به‌جای دیدن منطق رخدادها، انگیزه‌ها، بدخواهی‌ها، یا نیک‌خواهی‌های افراد به‌عنوان علت اصلی رخدادها دیده می‌شوند. حتی اگر فرد مسئول انگاشته نشود، کشورهای بیگانه و دوست یا در بهترین حالت شرایط تاریخی - اجتماعی به‌عنوان علت رویدادها معرفی می‌شوند و پژوهش با این نتیجه‌گیری به‌پایان می‌رسد که اگر فلان شخص، فلان دولت، یا بهمان شرایط تاریخی وجود نداشت، این رخداد رخ نمی‌داد یا به‌نحو دیگری رخ می‌داد.

درباره میرزاملکم‌خان و شخصیت فردی و تاریخی وی نیز بسیار نوشته شده است. در این نوشته‌ها گاه او را به بالاترین و گاه به پست‌ترین صفات منتسب داشته‌اند،^۲ گاه نیز همانند محیط طباطبائی کوشیده‌اند تا نگاهی جامع و میانه‌رو به او داشته باشند (میرزا ملکم‌خان ۱۳۲۷: کول)، اما به‌هرحال، آنچه در این مقاله در نظر است نه ارزیابی ویژگی‌ها و رفتارهای شخصی یا حتی ارزیابی دیدگاه‌های حقوقی یا اقتصاد سیاسی وی، بلکه ارزیابی نگاه و اندیشه‌ای است که وی آن را نمایندگی می‌کند.^۳ آیا می‌توان به‌جای تمرکز بر شخصیت ملکم‌خان بر نوشته‌های او و سازماندهی آن‌ها تمرکز کرد و کوشید اندیشه وی را به‌یاری نوشته‌هایش و نه به‌کمک روحیات و خلیقات و انگیزه‌های پیدا و پنهانش بررسی کرد؟ در یک کلام، آیا می‌توان ملکم‌خان را نه صرفاً نامی برای یک شخص، بلکه نامی برای مجموعه‌ای از نگرش‌ها، آموزه‌ها، و استدلال‌های سازماندهی‌شده جهت‌مند دانست که فارغ از این که بود و چه کرد به‌خودی‌خود تحلیل‌پذیرند؟

منظور از تمایزگذاری میان رویکرد مقاله حاضر با برخی از دیگر تحلیل‌ها و گزارش‌های تاریخی انجام شده این است که بنابر این رویکرد، نه کوشیده می‌شود تا (الف) با تکیه بر اسناد مختلف تاریخی از نامه‌ها، نوشته‌ها، و گفته‌های افراد گوناگونی که در زمان ملکم زندگی کرده و با او نشست و برخاست داشته‌اند به پرسش‌هایی از این دست پاسخ داده شود که آیا ملکم واقعاً مسلمان بوده یا خیر؟ آیا به‌طور کلی اصلاً دین داشته یا خود را مؤسس دینی جدید می‌دانسته یا ارمنی‌ای در پوشش اسلام بوده؟ آیا در دو قرارداد روتتر و لاتاری مقصر بوده یا خیر؟ آیا فقط به منافع شخصی‌اش می‌اندیشیده یا خیر؟ و نه کوشش می‌شود (ب) به پرسش‌هایی از این دست پاسخ داده شود که آیا ملکم خان می‌خواسته فرهنگ و تمدن غربی را مقلدانه و بدون هیچ تغییری بپذیرد؟ یا این‌که آیا او می‌خواسته اسلام را براساس دریافتش از عقلانیت غربی اصلاح سازد^۴ یا خیر؟

دربارهٔ (الف) سخن گفته شد، اما دربارهٔ (ب) نیز باید توضیحی کوتاه داد. اگر مسئلهٔ اصلی ملکم‌خان را نسبت بین اسلام و عقل مدرن در نظر بگیریم و در این راه وی را از باورمندان به پیروی اسلام از عقل مدرن بینگاریم، در این صورت متوجه نشده‌ایم که از نظر ملکم‌خان برای رسیدن به ترقی و عدالت مسئلهٔ دینی بودن یا نبودن اولویت ندارد، زیرا مهم‌ترین مسئله نزد وی فهم تمایز عقل طبیعی از عقل علمی است.^۵ دوگانه‌هایی هم‌چون اسلام - عقل مدرن یا سنت - مدرنیته که در پس خود تقابل بنیادین دینی - غیردینی یا حق - باطل^۶ را پیش فرض گرفته‌اند برای فهم اندیشهٔ کانونی ملکم‌خان نارسایند، زیرا پیش فرض گرفتن چنین دوگانه‌ای ما را وامی‌دارد تا وی را در یکی از دو سوی آن قرار دهیم و به محض این‌که چنین کردیم، ناچار خواهیم شد تا اگر در گفته‌های وی سخنی یافتیم که در تأیید سوی دیگر این دوگانه بود، یا آن را نادیده بگیریم یا به نحوی تفسیرش کنیم، یا در نهایت آن را به پای فریب‌کاری و ظاهرسازی او بگذاریم. برای نمونه، درنخواهیم یافت چرا ملکم‌خانی که بنابر باور آدمیت و الگار اصل را بر فرهنگ و تمدن غربی قرار می‌داده و نه اسلام در تصویر خود از حکومت قانون نقشی کاملاً تعیین‌کننده به مراجع دینی می‌دهد تا روشن سازند قانون‌های پیش‌نهادی از سوی کارشناسان حقوقی با اسلام و قانون شرع هماهنگ است یا خیر. بنابراین، مجبور خواهیم شد نیت‌خوانی کنیم و بکوشیم دریابیم که آیا ملکم‌خان واقعاً مسلمان بوده و به اسلام اعتقاد داشته یا تمام این حرف‌ها را از سر فریب‌کاری به قلم آورده است، اما هیچ‌گاه از خود نپرسیم که آیا ممکن نیست ملکم‌خان در ذیل آن دوگانه‌ای نیندیشیده باشد که ما تمامی مسائل را ذیل آن ارزیابی و فهم می‌کنیم. هم‌چنین، آیا ممکن نیست یکی از مهم‌ترین دستاوردهای فکری

ملکم‌خان گذر از همین دوگانه و فهم دوگانه‌ای دیگر، البته دوگانه‌ای جمع‌پذیر (عقل طبیعی - عقل علمی)، باشد؟

بنابر چنین ره‌یافتی پرسش‌های اصلی مقاله این‌چنین می‌شوند: آیا می‌توان به‌کمک تحلیلی ساختاری از نوشته‌های گوناگونی که ملک‌خان در دوره‌های مختلف از عمر خود نگاشته است،^۷ به اندیشه‌ای بنیادین دست یافت تا بتوان تمامی دیگر اندیشه‌ها و ایده‌های وی را درباره آن و در پیوند با آن بررسی کرد؟ اگر چنین است، این اندیشه بنیادین چیست و برای حل کدام مشکل طرح شده است؟

وقتی به منظومه فکری ملک‌خان می‌نگریم، فارغ از آن‌که در چه سن و حتی چه شرایطی سخن خود را بیان داشته است به این واقعیت می‌رسیم که باورها و نگرش‌های بنیادینی در تفکر وی حضور داشته‌اند که در سرتاسر زندگانی فکری وی ثابت بوده و اندیشه‌های او را جهت‌بخشی کرده‌اند. این نگرش‌های جهت‌بخش خصلتی فلسفی دارند، چراکه صرفاً پاسخی در پیوند با پرسش‌ها و دشواری‌های پیش‌آمده نیستند، بلکه برآمده از دریافتی از چگونگی کارکرد عقل علمی‌اند. توجه ملک‌خان به این خصلت که همان روش‌مندی است سبب می‌شود تا فهم او از دشواری‌ها و راه‌بردهای پیش‌نهادی‌اش را فهمی بنیادین بینگاریم، چراکه به‌جای تلاش برای صرف پاسخ‌گویی به پرسش‌ها براساس گرایش خاص می‌کوشد تا به چرخشی توجه کند که در فهم انسان مدرن از چیستی و چگونگی کاربست عقل (اندیشه روش) به‌طور کلی پدید آمده است.^۸ او می‌داند که دلیل اصلی ترقی و قدرت‌مندشدن کشورهای اروپایی رسیدن به عقلانیت علمی است و می‌خواهد تا به‌واسطه روشن‌سازی تمایز این عقلانیت علمی از عقلانیت طبیعی‌ای که همگان از آن به‌یک‌سان بهره‌مندند راه ترقی و آبادانی ایران را روشن سازد، چراکه باور دارد دیری نخواهد پایید که برتری علمی و عملی فرنگیان^۹ ایران را مستعمره ایشان سازد.

نمی‌توان ملک‌خان را فیلسوف انگاشت، چراکه به‌نحو فلسفی به مسائل نمی‌پردازد؛^{۱۰} با این حال، وی به‌نیکی دریافته که عقل علمی متمایز از عقل طبیعی است. گرچه برای آگاهی از اهمیت این تمایز نیازی نیست تا فرد فیلسوف باشد، اما این فلسفه است که چنین تمایزی را صورت‌بندی می‌کند و آن را اصل قرار می‌دهد؛ بنابراین گرچه ملک‌خان فیلسوف نیست، اما با فهمی عمیق و فلسفی نکته‌ای را درمی‌یابد که به‌نظر خودش نیز مهم‌ترین نکته در نگارش برنامه ترقی و آبادانی ایران است. او به‌خوبی دریافته است که این همه ترقی و آبادانی که در کشورهای مترقی وجود دارد نتیجه تغییر در نحوه به‌کار بستن عقل است و نه چیز دیگر.^{۱۱}

هم‌چنین ملک‌خان را فیلسوف نمی‌انگاریم، چراکه غرض و هدف او از تفکر نه بهزیستی انسان به‌طور کلی بلکه نفی خطر استعمار از سر ایران است. وی در آغاز چندین رساله‌ی خود به این امر اشاره می‌کند که اگر ترقی نیابیم و ایران را آباد نسازیم مستعمره می‌شویم. پس حتی می‌توان ادعا کرد که اهمیت اندیشه‌ی ترقی نیز نزد ملک‌خان بازگشت به این هدف دارد: نفی استعمار. نفی استعمار نام دیگری است برای استقلال. ملک‌خان نگران استقلال ایران و بقای ایران است و می‌داند که ایران باقی نخواهد ماند، مگر آن‌که آباد و مترقی شود، آباد و مترقی نخواهد شد، مگر آن‌که بتوان مملکت را به‌نحو علمی راه‌بری کرد، و چنین نخواهد شد، مگر آن‌که تمایز عقل علمی و نحوه‌ی کارکرد آن از عقل طبیعی درک شود.

اگر به این امر توجه کنیم که هدف نهایی ملک‌خان در تفکر نفی استعمار از راه آبادسازی و ترقی ایران است، در خواهیم یافت که وی هم‌چون یک راه‌بر می‌اندیشد و تفکری راه‌بردی دارد، یعنی می‌خواهد به هدف خاصی برسد و برای رسیدن به آن هدف به عملی‌ترین و کاربردی‌ترین راه‌برد ممکن می‌اندیشد. در چنین شرایطی بسیار معقول می‌نماید اگر فرد بخواهد در جامعه‌ای که براساس نحوی بی‌قانونی ضابطه‌مند^{۱۲} حرکت می‌کند، نخست، به اصل حاکمیت قانون واحد بیندیشد و سپس به مضمون این قانون.

البته این‌که چنین راه‌بردی را بهترین راه‌برد ممکن بدانیم یا عملی‌ترین راه‌برد موجود موضوع این مقاله نیست و باید به تاریخ ایران در هنگام شکل‌گیری مشروطه و پس از آن نگریست تا فارغ از بحث درباره‌ی بهترین راه‌برد از این پرسید که آیا راه‌بردی که ملک‌خان پیش‌نهاد داد می‌توانست به‌عمل درآید یا خیر و اگر به‌عمل درآمد آیا نتایجش خوب بود یا بد. از این منظر می‌توان نقدهای بسیاری بر راه‌برد ملک‌خان وارد کرد، اما به این دست پرسش‌ها در این مقاله پرداخته نمی‌شود، زیرا پرسش‌های راه‌بر این مقاله از کلیت منظومه‌ی فکری ملک‌خان می‌پرسند و درصدد فهم آن‌اند، نه آن‌که بخواهند درستی یا نادرستی فکر او را داوری کنند یا موفقیت و شکست طرحش را ارزیابی کنند.

۲. درباره‌ی روش

برای روشن‌شدن این سطح فلسفی از بحث درباره‌ی تمایز عقل علمی از عقل طبیعی صورت‌بندی‌ای کلی از مسئله‌ی روش نیاز است، زیرا در این مقاله فهم ملک‌خان از تمایز این دو عقل براساس درکی از این صورت‌بندی تحلیل شده است.^{۱۳}

این صورت‌بندی کلی ناظر به بینش‌هایی است که رنه دکارت در قواعد هدایت ذهن و گفتار در روش و باروخ اسپینوزا در رساله درباره اصلاح فهم به دست داده‌اند، گرچه هدف از آوردن این نکات در مقاله نه ادعایی درخصوص نظر دکارت و اسپینوزا درباره روش، بلکه به دست دادن چهارچوب کلی‌ای است که با توجه بدان بتوان درک ملکم‌خان از تمایز عقل علمی از عقل طبیعی را صورت‌بندی کرد.

درنگ و تأمل درباره روش ناظر به دو مسئله کلان است: نخست، تمایز علم (knowledge) از باور (opinion) در نسبت با واقعیت؛ و دوم، هدف‌مند بودن علم که همان بهزیستن باشد. به‌دیگر سخن، باور بنیادینی که ایده روش بر آن استوار شده است دو وجه دارد که می‌توان آن‌ها را چنین خلاصه کرد: عقل هرچه درست‌تر و حقیقی‌تر به کار بسته شود کارآمدتر خواهد بود و عقلی درست به کار بسته شده است که روش‌مند باشد، پس عقل روش‌مند یا علمی عقلی است کارآمدتر و حقیقی‌تر.

می‌توان این دو وجه به هم بسته را در گام‌های استدلالی زیر چنین مفصل‌بندی کرد:

۱. همگان از عقل بهره‌ای یکسان دارند، اما آن را به یکسان به کار نمی‌بندند؛
۲. دلیل ناکارآمدی عقل نزد برخی و کارآمدی آن نزد برخی دیگر درست یا نادرست به کار بستن عقلشان است؛
۳. سخن گفتن از نحوه درست به کار بستن عقل با سخن گفتن از روش هم‌ارز است؛
۴. روش باید معیاری برای درست‌بودنش داشته باشد؛
۵. بنابراین، بحث از روش به بحث از بنیاد (foundation/ ground) روش مسبوق است، یعنی بحث از امری که به خودی خود درست یا حقیقی است و می‌تواند معیار حقیقی بودن هر امری باشد که بر مبنای آن و به نحو روش‌مند از آن استنتاج (deduction) شده است؛
۶. حرکت پیوسته و مرتب (ordered) از این بنیاد (اصل) به سوی نتایج (فروع) استنتاج نام دارد؛

۷. این استنتاج باید تام و تمام (total/ enumerated) باشد، یعنی اگر بخواهیم عقل را به درستی و به نحو روش‌مند به کار ببریم، برای صدور حکم درباره هر امری همواره باید از روندهای پیش‌گفته پیروی کنیم و هیچ امری را فرونگذاریم؛

۸. عقلی که صرفاً بنابر روند پیش‌گفته به کار بسته شود عقل علمی است و عقلی که چنین نباشد همان عقل طبیعی است که همگان از آن بهره‌مندند. شناخت عقل روش‌مند از جهان شناختی علمی است و شناخت عقل طبیعی از جهان شناختی مبتنی بر باور و اعتقاد است؛^{۱۴}

۹. عقلی که به نحو علمی به کار بسته شود، یعنی براساس شناختی علمی از جهان عمل کند، از آن‌جا که درست‌تر است کارآمدتر نیز خواهد بود. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دلیل کارآمدی عقل برخی نسبت به عقل برخی دیگر کاربست روش‌مند عقلشان است، عقلی که می‌تواند زندگی را بهینه سازد. به زبان ساده، عقلی که با نیرویی کم‌تر و در زمانی کم‌تر به نتیجه‌ای بیش‌تر و بهتر می‌رسد عقل علمی است.

چکیدهٔ آن‌چه آمد چنین خواهد بود که عقل علمی برخلاف عقل طبیعی هر امر جزئی را صرفاً در نسبت با کلیت ترتیب‌یافتهٔ امور، از بسیط‌ترین و بنیادی‌ترین اصول به مرکب‌ترین و جزئی‌ترین فروع، فهم می‌کند. کارآمدی عقل بسته به شناخت علمی است و شناخت علمی بسته به کاربست روش‌مند عقل است و کاربست روش‌مند یعنی (۱) آغاز از اصول، (۲) استنتاج فروع از اصول، و درنهایت (۳) شمول و دربرگرفتن تمامی امور. پس می‌توان گفت تفکر علمی سه خصلت اصلی دارد: نخست، اصول بنیادین نظم؛ دوم، نظم و حسن ترتیب امور از اصول به فروع؛ و سوم، تمامیت، یعنی این‌که هیچ امری بیرون از این زنجیرهٔ منظم قرار نداشته باشد. نتیجهٔ پیروی از این سه خصلت نیز به غایت از عقل علمی یعنی کارآمدی اشاره دارد.

اکنون باید بررسی کرد که آیا برداشت ملک‌خان از تمایز میان عقل طبیعی و علمی دارای این سه خصلت و یک غایت است یا خیر. البته هم‌هنگام با این بررسی و باتوجه‌به گفت‌آوردهایی که از ملک‌خان آورده می‌شود، هم‌چنین روشن خواهد شد که مسئلهٔ تمایز عقل طبیعی از علمی اندیشه‌ای محوری در تفکر وی است؛ اما پیش از آن به هدف و غایتی توجه می‌کنیم که برانگیزانندهٔ اصلی ملک‌خان به تفکر بوده است و غایت از عقل علمی که همان کارآمدی باشد در این‌جا کاملاً در نظر ملک‌خان بوده است.

۳. نگاهی به آثار ملک‌خان

۱.۳ نزدیکی خطر استعمار و بی‌خبری دولت‌مردان

ملک‌خان استعمار را قریب‌الوقوع می‌داند، زیرا گمان می‌دارد تمامی رفتارهای ملل متمدن امروزی براساس اقتضانات سیاسی‌ای جهت یافته است که درنهایت به اقتضانات اقتصادی بازمی‌گردند. همگان می‌خواهند سود را بیشینه کنند و یکی از مهم‌ترین عوامل بیشینه‌سازی سود هرچه گسترده‌تر شدن بازار عرضه و تقاضاست. حال، وضع کشورها

از دو حال بیرون نیست: یا می‌توانند در این روند شرکت کنند که مشکلی نخواهد بود، یا نمی‌توانند. اگر نتوانند نیز از دو حال بیرون نیست: یا می‌پذیرند که با کمک ملل متمدن از این وضع بیرون آیند که باز هم مشکلی نخواهد بود یا نمی‌پذیرند. اگر ملتی یافت شود که نه می‌تواند و نه می‌خواهد که از وضع ویرانی بیرون آید و در روند گسترش اقتصاد جهانی مشارکت کند، در این صورت، دولت‌های قدرت‌مند خود را محق می‌بینند تا برای گسترش بازار و بیشینه‌سازی سود و بهره‌بری از معادن آن کشور را تصرف کنند و خود آن را آباد سازند تا در روند جهانی اقتصاد شرکت کند. لفظ استعمار که در خود معنای طلب عمران و آبادانی کردن دارد نیز گواه همین تحلیلی است که ملکم‌خان دارد. قواعد اقتصاد جهانی حکم می‌کند که تمامی کشورها باید آباد شوند و در روند اقتصاد جهانی مشارکت کنند؛ بنابراین اگر کشوری نتواند و نخواهد چنین کند لزوماً مستعمره خواهد شد، یعنی دیگر کشورها کنترل آن را به دست خواهند گرفت تا آن را آباد سازند.

به نظر ملکم‌خان اگر باور ندارید استعمار قریب‌الوقوع است، کافی است

نقشه آسیا را در پیش خود بگذارید، تاریخ این صد سال گذشته را بازنمایید و روش این دو سیل هایل را که از کلکته [انگلستان] و پطرزبورگ رو به ایران راه افتاده درست تحقیق نمایید ... بعد به من بگویید که از عمر این دولت چند دقیقه باقی مانده است؟ (همان: ۲۷)؛

چراکه

عموم دول به‌حدی بزرگ و به‌حدی قوی شده‌اند که بقای حالت امروزه ما در مقابل قدرت ایشان قریب به محال است. خواه به اقتضای روش ترقی دنیا، خواه به تحریک طبع بشری ممکن نیست که استعداد و نعمات ممالک ما را در این حالت پریشانی که دلیل خراب‌کاری جنس ما و حق استیلای خود قرار داده‌اند باقی بگذارند. کار ما به نقطه‌ای رسیده که اگر فی‌الجمله هم غفلت نماییم، این فرمان‌روایان ترقی دنیا حکماً خواهند آمد و تمام این ممالک را خواه مسلمان خواه کافر مملوک و عبد ذلیل خود خواهند ساخت ... اصل حرف این است که امروز محققاً هست و نیست همه ما در معرض خطر است و ممکن نیست که رحمت الهی به جهت نجات ما راهی باقی نگذاشته باشد^{۱۵} (همان: ۱۳۶-۱۳۸).

بدون اجرای این اصول [مملکت‌داری] ملل فرنگستان دفع اداره حالیه ما را برعهده انسانیت خود واجب خواهند شمرد (همان: ۲۱۰).

البته گرچه دولت‌های خارجی بسیار قدرت‌مند شده‌اند و بدین دلیل است که خطر استعمار نزدیک است، اما به نظر ملک‌خان، مسئله فقط قدرت‌مندبودن کشورهای خارجی یا ضعف ایران نیست، بلکه مسئله اصلی افزایش ثروت و رفاه است.

از تکرار این مطالب نباید خسته شد، زیرا که حرکات و ترقی و آبادی و قدرت فرنگستان هم مبنی بر این مطالب ساده است. در کل فرنگستان به جهت زندگی و رفاه عامه به جز تولید امتعه و کثرت امتعه و فروش امتعه هیچ مطلب و هیچ تدبیری نیست. جمیع مدرسه‌ها و علوم و جمیع اختراعات و قوانین لشکر و پولیس و عدالت راجع به تولید امتعه و دادوستد امتعه است (همان: ۱۷۹).

هم‌چنین،

از نظر اهل فرنگستان تمام کره زمین کارخانه‌ای است که همه مردم باید به آزادی و اطمینان در آن‌جا کار بکنند و هر قدر کار بکنند منافع کارخانه از برای همه کس بیش‌تر خواهد بود. اگر دولتی یک قسمت عمده این کارخانه دنیا را تصرف نماید و در آن قسمت نه خود آن دولت کار بکند و نه بگذارد که دیگران بیایند کار بکنند، معلوم است وجود آن دولت در میان کارخانه عامه اسباب اغتشاش و ضرر کلی خواهد بود و شکی نیست که روزی به حکم مصلحت عامه واجب خواهد آمد که اهل کارخانه وجود چنان دستگاه مضر را از میان خود برطرف نمایند (همان: ۱۸۹).

ملک‌خان با توجه به آشنایی‌اش با دانش اقتصاد سیاسی می‌کوشد تا نشان دهد تمامی حرکات سیاسی و نظم قدرت جهانی وابسته به مناسبات اقتصادی است که متأسفانه ایران در این مناسبات هیچ جایگاهی ندارد و به همین دلیل نیز اصلاً نمی‌تواند در مناسبات سیاسی نقش آفرینی کند. بنابراین نزدیکی خطر استعمار نه فقط مربوط به ناتوانی نظامی ایران، بلکه مربوط به ناتوانی اقتصادی و تولیدی ایران است.^{۱۶}

در این عهد دوستی و عداوت دول به هیچ‌وجه نه در اختیار سلاطین و نه در دست وزراست. ارتباط دول عموماً بسته به ارتباط تجارتهای ایشان است. دولی که با هم زیاد تجارت دارند با هم زیاد دوست هستند ... در میان دول هم‌عهدی و هم‌دستی باید بر ارتباط مادی و بر منافع تجارتهای باشد. ملاحظاتی پلتیک هر قدر هم قوی باشد بدون اساس تجارتهای اغلب اوقات بی‌معنی و بی‌اثر می‌ماند (همان: ۲۰۲).

چراکه « مقصود اصلی فرنگستان ... در هر کار و در هر مقام فقط کسب منافع مادی است » (همان: ۱۹۹).

آن‌چه ملک‌خان را بیش از هر چیز دیگر نگران می‌سازد بی‌خبری دولت‌مردان ایران از نزدیکی این خطر و بی‌توجهی ایشان به پدیدآمدن فاصله بسیار زیادی است که میان ایران و جهان ایجاد شده است. از این‌رو، غایت تفکر ملک‌خان در گام نخست بیدارسازی دولت‌مردان و هشیارکردن ایشان از قدرت نوین فرنگیان و سپس طرح‌ریزی برنامه‌ای^{۱۷} برای از میان برداشتن این فاصله است، برنامه‌ای برای آن‌که با توجه به علت بنیادین ظهور این قدرت نوین بتوان ایران را به قدرت رساند و خطر قریب‌الوقوع استعمار را نفی کرد. از نگاه او این امر مایه نگرانی بسیار است که دولت‌مردان ایران گمان می‌کنند می‌توانند با همان برنامه‌ها و رفتارهایی که پیشینیانشان داشته‌اند هنوز هم ایران را راه‌بری کنند:

مقصود این کتابچه از اول تا آخر این است که دولت ایران نظم نمی‌گیرد، مگر در صورتی که دستگاه دیوان را نظم بدهیم. دستگاه دیوان موقوف به دو مطلب است: یکی این‌که بفهمیم که نظم این دستگاه واقعاً لازم است؛ دیگر این‌که بدانیم این دستگاه را چه طور می‌توان نظم داد. این مطلب آخری آسان است. مطلبی که زیاده از حد مشکل می‌آید و دور نیست دولت ایران تا بیست سال دیگر معطل آن بشود فقره اول است؛ به این معنی که اولیای دولت ما هنوز منکر لزوم نظم این دستگاه هستند و هنوز اصلاً ملتفت نشده‌اند که با این دستگاه دیوان امکان ندارد که هیچ جزئی از اجزای دولت ما نظم بگیرد. من شریک اعتقاد آن اشخاص نیستم که می‌گویند وزرای ما لزوم تغییر اوضاع را فهمیده‌اند، اما محض غرض نمی‌خواهند از منافع این اوضاع صرف‌نظر نمایند. این طور نیست ... من بسی از عقلای ما را دیده‌ام که از روی کمال غیرت و بی‌غرضی طالب نظم دولت بودند، ولیکن عوض این‌که اصول نظم را ملتفت بشوند، غیرت و خیالات خود را مدت‌ها صرف فروع بسیار جزئی کرده‌اند (همان: ۱۳۴).

ما به‌طور کلی از این کارخانه غافل بوده‌ایم (همان: ۲۹).

ملک‌خان برای آن‌که دولت‌مردان را از بی‌خبری بیرون آورد و ایشان را متوجه اهمیت یادگیری «آیین تمدن» و «اصول نظم» سازد به‌سوی مهم‌ترین وجه تمایزی می‌رود که از نظر او در میان دولت‌مردان ایران و فرنگستان وجود دارد.

۲.۳ تمایز عقل علمی از عقل طبیعی

کوتاه‌ترین و رساترین تعبیری که ملک‌خان برای تأکید بر تمایز این دو به‌کار می‌برد آن‌جاست که می‌گوید: «علم و رای عقل است» و شاهد این امر آن است که «اکثر اعمال ملل

فرنگ در ظاهر خلاف عقل می‌نماید؛ به‌واقع «عقل فرنگی به‌هیچ‌وجه بیش‌تر از عقل ما نیست، حرفی که هست در علوم ایشان است» (همان: ۲۸). به‌نظر ملک‌خان، عقل طبیعی از درک «مشایخ علوم» هم‌چون علم حکومت، اقتصاد، و مالیات بسیار ناتوان است، گرچه بسیار هم عقل برجسته‌ای باشد. «حال من می‌بینم که عقل طبیعی در تصور مشایخ علوم چه‌قدر قاصر است ... با وصف کمال عقل و ذهن به‌واسطهٔ نداشتن علم نمی‌توانید اصول نظم را درک نمایید» (همان: ۶۸)؛ «عقل تنها برای وزارت این ایام کافی نیست» (همان: ۲۷). وی هم‌چنین هنگامی‌که می‌خواهد به مانعی خانگی اشاره کند که ایران را از ترقی بازداشته است چنین می‌گوید:

خلق ایران، به‌واسطهٔ حدت مشاعر طبیعی خود، عقل ساده و انفرادی خود را با قدرت علوم مجتمعهٔ دنیا مشتبه کرده‌اند و اغلب وزرای ما، به‌گرفتاری این خبط موروثی، عقل شخصی خود را واقعاً مستغنی از علوم کسبی می‌دانند و به این سهو دائمی خود می‌خواهند اعظم مسائل دولت‌داری را فقط به عقل بی‌علم خود حل نمایند. این است که با همهٔ جهد و فداکاری‌های خود در هیچ کار بامعنی موفق نشده‌اند (همان: ۱۴۸).

اکنون باید دید که ویژگی‌های جداسازندهٔ این عقل علمی از نظر ملک‌خان چیست و چه نسبتی با مطالبی دارد که پیش‌تر دربارهٔ روش گفته شد. عقل طبیعی می‌خواهد مشکلات پیش‌آمده را همواره در چهارچوب راه‌حل‌های ازپیش‌موجود برطرف کند؛ بنابراین به‌هیچ‌وجه توان آن را ندارد تا با امور جدیدی که در جهان مترقی به‌واسطهٔ نحو خاصی از کاربست عقل ممکن شده است هم‌آوردی کند. نخست به این دلیل که تمایز میان این امور جدید و امور آشنای قدیمی را تشخیص نمی‌دهد و هنوز می‌پندارد که می‌تواند این قبیل مسائل را با همان راه‌حل‌های قدیمی حل و فصل کند و دوم بدین دلیل که اگر هم بداند این مسائل را نمی‌توان با راه‌حل‌های قدیم حل کرد، هیچ درکی از نحوهٔ کارکرد عقل علمی ندارد و بنابراین باز هم نمی‌تواند مسئله را حل کند.

پس از نظر ملک‌خان، نخست باید دریافت که عقل علمی غیر از عقل طبیعی است و سپس باید پرسید که این عقل علمی چگونه کار می‌کند. عقل علمی عقلی است که براساس اصول می‌اندیشد و کار می‌کند. حاصل کارکرد چنین عقلی در هر زمینه‌ای علم است. این عقل کارخانه‌وار می‌اندیشد، یعنی هر امری را در نسبت با دیگر امور و در نسبت با اصول کلی نظم می‌اندیشد.

تمثیل بسیار روشن‌گری که ملکم‌خان برای توضیح نحوه کارکرد عقل علمی به کار می‌بندد تمثیل کارخانه یا ساعت است (همان: ۲۸-۲۹). تمثیل کارخانه از این نظر بسیار راه‌گشاست که تمامی ویژگی‌های روش را در خود دارد. در یک کارخانه هر بخش در پیوندی جدایی‌ناپذیر از دیگر اجزاست و هیچ کالایی پدید نمی‌آید، مگر براساس ساختار و سازمان از پیش تعیین‌شده کارخانه (تمامیت). برای تولید کالا در هر مرحله کاری انجام می‌شود و این کار در نظمی تغییرناپذیر از پیشی و پسی صورت می‌پذیرد (ترتیب)، و در نهایت سازمان کارخانه و ترتیب اجزای آن براساس اصولی نخستین شکل می‌گیرد که طرح اصلی کارخانه است و همه اجزا براساس آن مرتب می‌شوند و با یک‌دیگر در نسبت قرار می‌گیرند (اصول نظم). هم‌چنین، اگر تنها در یکی از اجزای کارخانه یا ساعتی اندک خللی رخ دهد کل کارخانه یا ساعت از کار خواهد افتاد. برای نمونه، تصور کنید چه می‌شود اگر تنها یک دنده از یکی از چرخ‌دنده‌های ساعت خراب شود!

۱.۲.۳ ویژگی‌های عقل علمی

در آثار میرزا ملکم‌خان بارها به ویژگی‌های عقل علمی توجه شده است، به ویژگی کلیت و تمامیت^{۱۸} در این جا:

اولین نقطه علم تنظیم است. در دستگاه دولت اسباب گردش امور به‌نحوی منوط به هم‌دیگر است که انتظام یک جزء آن ممکن نیست، مگر به‌انتظام اجزای دیگر، و این‌که تا به حال جمیع اهتمامات دولت ایران در اخذ رسوم ترقی‌فرنگ بی‌حاصل بوده هیچ سببی ندارد، مگر غفلت اولیای دولت ما از این نکته بزرگ. وقتی که قدرت روس دولت ایران را به تفوق نظم عساکر فرنگ ملتفت ساخت و وزیر ما فی‌الفور بنای ترتیب افواج نظام را گذاشتند و هیچ نپرسیدند که این یک جزء دستگاه فرنگ چه نوع اجزای دیگر لازم دارد ... غافل از این بودند که قدرت عساکر فرنگ حاصل هزار نوع دستگاه دیگر است که تا جمیع آن‌ها را نقطه‌به‌نقطه^{۱۹} اخذ نکنیم ممکن نخواهد بود که معنی لشکر فرنگ در ایران ظهور نماید ... آیین ترقی در همه جا بالاتفاق حرکت می‌کند ... در هر ملکی که چاپارخانه‌اش مثل چاپارخانه ایران باشد به علم‌الیقین می‌توان حکم کرد که دارالفنون آن ملک نیز مثل دارالفنون ایران است. با وصف این قانون کلیه، باز هنوز بعضی از اولیای دولت ما بر این اعتقاد هستند که اجزای دستگاه دولت را می‌توان جدا جدا ترقی داد. امان از خرابی‌های این اعتقاد باطل (همان: ۷۲-۷۳).

یا آن‌جا که دربارهٔ حُسن ترتیب سخن می‌گوید با ویژگی ترتیب و نظم یا استنتاج ضروری و تخلف‌ناپذیر فروع از اصول روبه‌رو می‌شویم: «نظم و آسایش و آبادی و بزرگی و جمیع ترقیات یوروپ از حسن ترتیب این دستگاه [دولت] است. به‌حدی‌که اگر فرضاً این دستگاه مُعَظَم علی‌الفِئله از دول فرنگ برداشته شود، همان ساعت تمام ممالک فرنگ به‌صورت بلوچستان خواهد افتاد» (همان: ۲۹). هنگام بحث از «کارخانهٔ دولت» به حسن ترتیب در تمایز ادارهٔ قانونی از ادارهٔ اختیاری اشاره می‌شود:^{۲۰}

فرقی که میان انسان و سایر حیوانات هست منحصر به همین نکته است که انسان ترقی‌پذیر است و حیوان ترقی‌پذیر نیست ... اگر جنس انسانی ترقی‌پذیر است ... پس چرا این بیست کرور آدم که در یکی از بهترین قطعات کرهٔ زمین سکنی دارند در مدت دوهزار سال نتوانسته‌اند یک دینار بر اموال خود بیفزایند؟ ... یا باید بگوییم جنس ایرانی ترقی‌پذیر نیست، یعنی از سلک انسانی خارج و داخل جنس حیوانی است، یا باید بگوییم مانعی بزرگ این قانون کلیهٔ طبیعت را در ایران برهم زده است ... مانع اصلی، مانع مطلق، و مانع واحد ترقی ایران در نقص ترکیب دولت است ... جمیع ذلت‌ها و خرابی‌ها و انقلابات ایران بلاحرف حاصل معایب این دستگاه است ... خلاصهٔ حالت ما این است که در وسط طهران یک کارخانه ساخته‌ایم و دست‌وپای بیست کرور خلق ایران را بسته‌ایم به چرخ‌های این کارخانه ... و گردش این کارخانه بسته است به میل چند نفر عامل بی‌قید و بی‌وقف ... حکمرانی دول فرنگ بر ادارهٔ قانونی^{۲۱} است، یعنی تکالیف عمال به‌حکم قوانین صریح به‌نوعی محدود و معین است که در اجرای حکم دولت به‌هیچ‌طریق نمی‌توانند به‌قدر ذره‌ای دخل و تصرف نمایند. عمال ادارهٔ قانونی در حقیقت حکم چرخ را دارند؛ وقتی فنر ساعت می‌گردد باید جمیع چرخ‌های ساعت هم بگردد. در ادارهٔ قانونی هم وقتی رئیس دولت حکم می‌کند جمیع عمال دیوان مثل چرخ‌های ساعت برطبق حکم دولت بی‌اختیار حرکت می‌کنند ... سلاطین فرنگ هرگز نمی‌پرسند که فلان حکم ما مجری شد یا خیر، زیرا که به‌واسطهٔ ادارهٔ قانونی ممکن نیست که حکم دولت غیرمعمول بماند، اما در ممالک آسیا با این‌که سلاطین نهایت اختیار را دارند احکام ایشان در کلیهٔ امور هرگز بیش از ثلث معنی مجری نمی‌شود، بلکه اغلب اوقات اجرای حکم به‌واسطهٔ اختیار عمال به‌طوری تغییر می‌یابد که از معنی اصلی حکم هیچ‌چیز باقی نمی‌ماند ... شاهنشاه ایران با این‌که هیچ‌ذی‌نفس در روی زمین به‌قدر ایشان قدرت اختیاری ندارد روزی صد حکم صادر می‌فرمایند که هیچ‌کدامش در معنی به‌عمل نمی‌آید ... چارهٔ معایب و راه ترقی کدام است؟ این مسئله را از هر وزیر فرنگی پرسیم فی‌الفور خواهد گفت ادارهٔ اختیاری را باید مبدل کرد به ادارهٔ قانونی. تفسیر نظم ایران در همین دو کلمه است. مادامی که حکمرانی ما بر ادارهٔ

قانونی نیست، در تغییر وضع خود هر قدر اهتمام نماییم باز لامحاله همان خواهیم بود که همیشه بوده‌ایم (همان: ۷۴-۷۹).

یا هنگامی که می‌خواهد نشان دهد که مشکل ایران نه شخص پادشاه و نه حتی وزرایند می‌گوید:

ایراد ما فقط بر نقص ترتیب دستگاه است ... ترتیب این اوضاع به‌حدی نقیض اصول معروفه دنیا و اسباب چنان ضررها و خرابی‌هاست که عقل خارجی در ظهور و بقای چنان مجمع هر دقیقه غرق یک حیرت تازه می‌شود ... نکته مسلم‌تر این است که همت و عزم شاهنشاهی هر قدر قوی و وزرای ما هر قدر عاقل و دولت‌خواه باشند با ترتیب حالیه دولت ما محال است که از چنان دستگاه قراری صحیح یا عملی بامعنی بروز کند. هر خیال و هر طرحی که صحیح‌تر و عالی‌تر از آن نباشد ممکن نیست در میان این دستگاه به‌کلی باطل و معیوب نشود. باز هم تکرار می‌کنیم، بحث به‌هیچ‌وجه راجع به اشخاص نیست. مقصود فقط بیان نقص ترتیب است (همان: ۲۰۴-۲۰۵).

آخرین ویژگی عقل علمی نیز بنیاد یا اصول نظم است. وی این ویژگی را در تقابل با رجوع به فروع قرار می‌دهد تا نشان دهد که تنها راه برای رسیدن به کارآمدی آغاز از اصول است.

علم تنظیم دول مثل علم هندسه بر قواعد معین ترتیب یافته است. هرگاه رشته قواعد آن علم را به هر قراری که ترتیب یافته است بگیرید و پیش بروید دولت را نظم داده‌اید. اگر مثل سابق به‌دل‌خواه خود از فروع متفرقه ابتدا کنید، همان نتیجه را خواهد داشت که در آن پنجاه سال برداشته‌اید، یعنی معطلی زیاد، زحمت بی‌حاصل، تأسف گذشته (همان: ۷۱).

نظم دستگاه دولت مثل زبان عربی صرف و نحو و قوانین معین دارد. اگر واقعاً طالب نظم دستگاه دولت خود هستیم، باید این صرف و نحو دولتی را از روی صدق عقیده قبول و قوانین آن را بدون چون‌وچرا متابعت نماییم (همان: ۲۰۶).

... عجز شما در درک اصول نظم باعث ذلت ایران شده است (همان: ۶۸).

آن تدابیر پنجاه‌ساله برای دولت ایران به‌قدر ذره در مراسم ترقیات حقیقی پیشرفت حاصل نشده است، بلکه قدرت دولت در آن پنجاه‌سال به‌مراتب تنزل کرده است. سبب آن نتیجه معکوس چیست؟ سبب این است که وقتی اولیای آن دولت درصدد اخذ تنظیمات فرنگ برآمدند اصول نظم را به‌هیچ‌وجه ندیده، حواس خود را منحصر به تقلید فروع کرده، هر چه در اخذ فروع بیش‌تر اهتمام نمودند، از اصول نظم

دورتر افتادند ... شما اول بنیان نظم را پیدا بکنید و آن وقت بگویند که دولت ایران نظم برمی‌دارد یا خیر؛ به حق خدا که اگر هزار یک همت و اهتمام اولیای این دولت در آن پنجاه سال صرف اصول نظم شده بود، الان دولت ایران صاحب کل آسیا شده بود ... عمده اشکال اجرای اصول در فهمیدن معنی اصول نظم است و مادامی که اولیای دولت معنی اصول نظم را نیافته‌اند، جمیع تدابیر ایشان بی‌ثمر و عمر آن دولت در تقلید فروعات ضایع خواهد بود ... وزرای ما باید مسلماً بدانند که بدون اخذ اصول مملکت‌داری فرنگ نه تنها مثل فرنگی لشکر نخواهیم داشت، بلکه محال خواهد بود که بتوانیم مثل فرنگی آهن‌گر داشته باشیم (همان ۶۹-۷۳).

۴. دشواری‌ها

اکنون باید به دو چالشی توجه کرد که چنین نگاهی پیش‌روی دارد: نخست روشن‌سازی نسبت این عقل علمی با ایرانیت و اسلامیت ما و دیگری روشن‌سازی مفهوم تقلید. گرچه ملک‌خان خود به این چالش‌ها توجه داشته، اما از آن‌جا که ایده بنیادین وی درباره روش ناروشن باقی مانده است، پژوهش‌گران امروزی نیز از طرح چندباره این دشواری‌ها دست برنداشته‌اند. در ادامه، برای نمونه به نظرهای دو تن از برترین ایشان نگاه کوتاهی خواهیم انداخت.

نخستین پژوهش‌گری که به‌راستی ورودش در هر زمینه‌ای تعیین‌کننده بوده فریدون آدمیت است. وی ملک‌خان را از داناترین افراد ایران در زمینه اصول مملکت‌داری و از قول پدر خویش «استاد سیاست مدن و فن ترقی» (آدمیت ۱۳۴۰: ۱۰۱) می‌داند. باین حال، عنوان کلی‌ای که فریدون آدمیت در کتاب *فکر آزادی* به تفکر ملک‌خان می‌دهد یعنی «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» منشأ سوء تفاهم‌های بسیار شده است. به نظر وی، «درواقع فلسفه عقاید سیاسی او مبتنی بر تسلیم مطلق و بلاشرط درمقابل تمدن اروپایی بود». گرچه آدمیت در ادامه به این مطلب نیز اشاره می‌کند که وی «عقیده داشت که ایران در تمام ارکان زندگی سیاسی و اقتصادی باید اصول تمدن غربی را بپذیرد» (همان: ۱۱۳)، به هیچ‌وجه به تمایز تسلیم مطلق درمقابل تمدن اروپایی با پذیرش اصول تمدن غربی توجه نمی‌کند و در ادامه می‌گوید: «نوشته‌های ملک‌گواهی می‌دهد تسلیم مطلق در برابر تمدن اروپایی از افکار خاص او بوده است» (همان: ۱۱۴). نکته جالب توجه آن است که وی در ادامه حتی به سخن ملک‌خان در تمایز تقلید در اصول و فروع نیز توجه می‌کند، اما تفسیر دیگری از آن به دست می‌دهد. وی می‌گوید:

این نکته بسیار شایان توجه است که ملکم باوجود این که سراپا شیفته تمدن غربی بود اعتقاد داشت که اخذ آن مستلزم تقلید تمام رسوم و آیین اروپایی نیست، بلکه باید فقط در تحصیل آن قسمت از تمدن فرنگی کوشا باشیم که لازمه ترقی حقیقی است ... او درک این معنی کرده بود که آیین مدنیت را باید از ارباب معرفت و علمای آن فن آموخت نه از هر فرنگی نادان عامی (همان: ۱۲۰-۱۲۱).

البته منظور ملکم‌خان تقلید از علما نبود، بلکه تقلید از اصول علم بود که هر عالمی نیز به دلیل تقلید از آن عالم خوانده می‌شود، فرنگی باشد یا غیرفرنگی؛ اما آدمیت مسئله را به تقلید از علما باز می‌گرداند، درحالی که علما نیز بسیار گفته‌ها و یافته‌ها و فرضیات دارند که هنوز علمیت نیافته و مدام در معرض نقد و بررسی است. نکته‌ای که ملکم‌خان بر آن پافشاری می‌کند تقلید از اصول است، نه تقلید از افراد و عجیب از دانشمندی هم چون آدمیت است که چنین تمایزی را نادیده می‌گذارد. قرارداد چنین عنوانی بر تفکر ملکم‌خان باعث شد که دیگر پژوهش‌گران نیز او را سردمدار تقلید کورکورانه از تمدن غربی بینگارند و روشن است که چنین باوری تا چه اندازه برای اهل علم انزجارآور است.

نباید فراموش کرد که ملکم‌خان اگر هم از اخذ «نقطه‌به‌نقطه» سخن گفت منظورش اخذ اصول نظم بود و اگر نام این کار تقلید نهاده شود آن وقت باید پرسید که در چه دانشی می‌توان بدون تقلید اصول به مهارت و توانایی رسید. این تعبیر تقلید که منتقدان بسیار داشته تعبیر روشنی نیست، زیرا کسانی که آن را به کار می‌برند تمایزی میان تقلید در اصول و تقلید در فروع نمی‌گذارند و نیز به این پرسش پاسخ نمی‌دهند که چگونه بدون تقلید در اصول، یعنی فراگیری اصول نخستین تفکر علمی در هر شاخه از علم، می‌توان عالم شد و به کارآمدی رسید. هم‌چنین تقلید در اصول هیچ تقابلی با نقد اصول ندارد. می‌توان اصول یک علم را نیز به چالش کشید، اما شرط این کار آن است تا پیش از نقد نخست اصول آن علم را شناخته و از آن خود کرده باشیم. پیشرفت علوم فقط عبارت از بسط مبانی و اصول آن علم در زمین تجربه نیست، بلکه گاه پیشرفت یک علم به واسطه نقدهایی است که بر فهم موجود از مبادی آن می‌شود (نقدهای فیزیک مدرن بر فیزیک کلاسیک). پس نباید سخن ملکم‌خان را مترادف با تقلید بی‌چون و چرا از فرنگیان دانست. هم‌چنین، این تقلید با نقد هم در تقابل نیست، گرچه در گام نخست چاره‌ای جز تقلید بی‌چون و چرا و اخذ نقطه‌به‌نقطه اصول نیست. کسی که اصول یک علم را به دقت نیاموخته باشد نه اجازه دارد خود را عالم بدان علم بداند و نه به طریق اولی اجازه دارد آن اصول را نقد کند.

حامد الگار نیز همانند چنین اشکالی را به ملک‌خان وارد می‌کند و می‌گوید وی در رساله کتابچه غیبی تمدن اروپایی را نقطه اوج هزاران سال توسعه انسان می‌داند و ضروری می‌داند که باید بی‌چون‌وچرا تسلیم هنجارهای آن شد، درحالی‌که به‌آرامی از کنار مشکلات مذهبی‌ای که این هنجارها به‌بار می‌آورند گذر می‌کند (Algar 1973: 33). در پاسخ به این اشکال، نخست باید به آنچه پیش‌تر گفته شد توجه کرد و سپس به این نکته که نگاه استراتژیک ملک‌خان ناظر به هدفی خاص و برآوردن آن است. اگر دو سیل بنیان‌کن از دو سو به ایران روی آورده‌اند و دیری نخواهد پایید که ایران مستعمره ایشان شود، مگر آن‌که آباد و مرفی شود، پس باید چاره‌ای اندیشید و ملک‌خان چاره این کار را در پیروی از اصول نظم یعنی راه‌بری علمی مملکت می‌داند. ملک‌خان هم‌چون یک استراتژیست بیش از هرچیز دیگر به استقلال ایران و نفی استعمار می‌اندیشد و نه اثبات سازگاری دین اسلام و عقلانیت علمی، هرچند وی این دو را جمع‌پذیر می‌داند. در زیر به چند گفت‌آورد از وی می‌نگریم:

تقابلی میان این اصول نظم نه با اسلام هست و نه با ایران (ملک‌خان ۱۳۸۱: ۳۱)؛

ما امروز به حکم مقدرات الهی ناچار مجبور هستیم که خواه ناخواه همه این اصول را بدون چون‌وچرا قبول نماییم. دولت ما، استقلال ما، زندگی ما بسته به اجرای این اصول است ... جمیع این اصول مطابق دین اسلام موجب رفاه عامه و متضمن عین انسانیت است (همان: ۲۱۰).

[می‌گویید] ما مسلمان هستیم و نمی‌توانیم ترقی کفار را سرمشق خود قرار بدهیم. این حرف به قدری قبیح است که از شنیدنش جای آن خواهد بود که عقل دنیا به کلی از جنس ما مأیوس شود. به چه کفر شنیع می‌توان گفت اسلام مخالف ترقی است؟ کدام آیین است که به قدر اسلام مروج ترقی و محرک آسایش انسان باشد؟ وانگهی کدام احمق گفته است که ما باید برویم همه رسومات و عادات خارجه را اخذ نماییم؟ حرف جمیع ارباب ترقی این است که احکام دین ما همان اصول ترقی است که کل انبیا متفقاً به دنیا اعلام فرموده‌اند و دیگران اسباب این همه قدرت خود ساخته‌اند. ما هم به حکم عقل و دین خود باید همه این اصول ترقی را چه از لندن چه از ژاپن بلاد رنگ اخذ نماییم (همان: ۱۳۸).

چگونه اروپا به حد چنین ترقی برجسته‌ای رسیده و حال آن‌که اقوام آسیایی که مروجان اولیه مدنیت بوده‌اند عقب مانده‌اند؟ ... گاه موضوع نژاد برتر و نژاد پست‌تر را عنوان کرده‌اند ... در مقایسه ایرانیان آریایی با اروپاییان من هیچ‌گونه نشانه‌ای از پستی عقلی نژاد ایرانی نیافته‌ام ... بعضی می‌گویند که مانع اصلی دین اسلام بوده است. این مسئله را نیز مطالعه کرده‌ام. دین اسلام مخالف مدنیت نیست. من هیچ‌گونه تفاوتی در

اصول اخلاقی و یا حتی سازمان اجتماعی و سیاسی مسیحیت با اسلام نمی‌یابیم که مبین عقب‌ماندگی ما باشد (همان: ۱۵۸).

به‌حسن اتفاق در همین روزها، عقل و علم ژاپن بر تمام آسیا ثابت کرد که انوار ترقی حق عموم طوایف است و اخذ آیین تمدن بدون هیچ آرایش عقاید عیسوی صد مرتبه آسان‌تر و بهتر میسر می‌شود (همان: ۱۴۷).

وی با بازسازی تأیید قوانین موضوعه به مجتهدان جامع‌الشرایط این بار را از دوش خود برمی‌دارد که ثابت کند این اصول با اسلام سازگارند یا خیر، گرچه خود بر این باور است که هیچ تقابلی میان آن‌ها نیست. البته تأیید علمایی که با حکومت مشروطه هم‌راهی کردند بهترین دلیل در تأیید باور اوست. هم‌چنین، حل مشکلات مذهبی برآمده از این راه‌برد نیز نه بر دوش ملکم که بر دوش مجتهدان است. نقد دیگری که حامد الگار بر ملکم‌خان وارد می‌کند از این قرار است:

او نتوانست ماهیت ذاتاً سکولار مفهوم قانون را روشن سازد و نیز نتوانست به‌جد درباره پرسش از سازگاری آن با شریعت، یعنی قانون مؤید به تأیید الهی و مبتنی بر بنیادهای تغییرناپذیر قرآن و سنت پیامبر و ائمه، بحث کند (Algar 1973: 29).

نخستین اعتراضی که می‌توان بر الگار وارد کرد این است که خود وی نیز این تمایز را فرض می‌انگارد و به‌هیچ‌روی آن را اثبات نمی‌کند و به‌نحو فلسفی نشان نمی‌دهد منظور وی از ناسازگاری ذات سکولار مفهوم قانون و قانون مؤید به تأیید الهی دقیقاً چیست. اگر ملکم‌خان سازگاری را فرض گرفته، وی ناسازگاری را فرض گرفته است، هرچند تا این‌جا روشن شد که سخن ملکم ربطی به دوگانه اسلام-مدرنیته ندارد و خوانش ملکم‌خان در این چهارچوب نادرست است. هم‌چنین منظور وی از سازگاری اسلام با اصول عقل حکومت قانون است و نه مضمون قوانین. درک ملکم‌خان از قانون محدود به برخی قوانین خاص نبود، بلکه او از قانون روش‌مندی می‌فهمید. برای وی مهم بود که همه امور براساس «اصول نظم» مرتب شوند و «اداره قانونی» بر همه‌چیز سایه افکند. ترتیب احکام و قوانین براساس اصول نظم و انجام قوانین براساس اداره قانونی، در گام نخست، هنوز ربطی به آن ندارد که این قوانین چه باشند، بلکه مهم چگونگی قانون‌گذاری و چگونگی اجراست و نه مفاد و مضمون قوانین.

از کجا فهمیدید که اصول نظم فرنگ خلاف شریعت اسلام است؟ من هرگاه قرار بگذارم که مستوفیان دیوان پول دولت را کم بخورند مجتهدین چه حرفی خواهند

داشت؟ ترتیب مناصب دیوانی چه منافات با شریعت دارد؟ انتظام دولت منافی هیچ مذهب نیست، مگر مذهب آن اشخاصی که بزرگی ایشان حاصل و دلیل اغتشاش اوضاع است. معایب دستگاه دیوان در ایران بر هیچ‌کس مخفی نیست ... اکنون باید دید که رفع معایب ایران و تنظیم دستگاه دیوان چگونه میسر خواهد بود؟ (ملک‌خان ۱۳۸۱: ۳۱).

بنابراین در این سطح حتی تمایز میان اصول فلسفی حق مانند حقوق طبیعی با قوانین موضوعه نیز هنوز مطرح نیست، هرچند ملک‌خان «حقوق آدمیت» را نیز در تقابل با آموزه‌های ادیان نمی‌داند (همان: ۱۵۱).

ملک‌خان هیچ تقابلی میان پیروی از اصول نظم نه با اسلام می‌بیند و نه با ایران، زیرا از یک سو، اصول نظم را همان قانون‌مندی عقل و راه‌بری عقل براساس این قانون‌ها می‌داند که از هر موجود عاقلی برمی‌آید و اختصاصی نه به دین اروپاییان دارد^{۲۲} و نه به بهرهٔ هوشی آن‌ها و از سوی دیگر، پیروی را نیز نه پیروی در فروع بلکه در اصول می‌داند. اصول نظم یا اصول عقلانیت علمی از نظر ملک‌خان اموری‌اند که تمامی ادیان بدان‌ها توصیه کرده‌اند بنابراین اختصاص به دین خاص یا فرهنگ خاص ندارند و تقلید از این اصول یعنی یادگیری درست به‌کار بستن عقل در مورد مسائلی جزئی که رخ می‌دهند. بنابر این اصول، ممکن است در یک فرهنگ قانونی وضع شود در نقطهٔ مقابل قانونی که در فرهنگ دیگری وضع شده است؛ یعنی مضمون قانون در این دو فرهنگ متفاوت یا حتی متقابل باشد، اما حکومت قانون در هر دو فرهنگ یک‌سان باشد. در چنین حالتی می‌توان گفت که در هر دو فرهنگ از اصول نظم پیروی شده است. مهم نظم کلی است که بر کل اعمال حاکم است، نه فرد فرد احکام. به همین دلیل نیز از نظر ملک‌خان ممکن است که قوانین وضع شده هیچ تعارضی با احکام اسلام نداشته باشد، زیرا اگر هم تعارضی میان اسلام و فرهنگ مدرن وجود داشته باشد تعارضی در سطح فروع است نه اصول، زیرا اصول نظم و ترقی همان اصول عقلانیتی است که تمامی ادیان بدان دعوت می‌کنند.

۵. نتیجه‌گیری

اکنون در پاسخ به پرسش‌های اصلی مقاله می‌توان گفت مهم‌ترین آموزهٔ ملک‌خان درک تمایز عقل علمی از عقل طبیعی یا همان کارکرد روش‌مند عقل علمی است. آموزه‌ای که از دید منتقدان وی نادیده مانده و سبب شده است برداشتی نادقیق از اندیشهٔ وی داشته باشند.

ناتوانی در درک جایگاه محوری این آموزه سبب شده است تا گمان کنند ملکم‌خان می‌خواسته اسلام را براساس تفکر مدرن اصلاح کند و در این راه نیز آن‌چنان افراطی بوده است که به تقلیدی بی‌قیدوشرط از فرنگیان حکم کرده، بی‌آن‌که توجه داشته باشد چنین کاری چه مشکلات مذهبی‌ای به بار می‌آورد. ملکم‌خان گرچه به هم‌خوانی اصول نظم با اسلام باور داشت، اما باور به این هم‌خوانی شالوده‌فکر وی نبود، بلکه با کشف دلیل برتری فرنگیان و نیز آگاهی از خطر استعمار راه‌برانه به این دریافت رسیده بود که زمان اندک است و برای رفع این خطر راهی جز پیروی از اصول نظم نیست.

ملکم می‌فهمید که نحو اندیشیدنی که پدیدآورنده نظم نوین است متفاوت با نحو کهن‌اندیشیدن است و باین‌که به هم‌خوانی این نحو نوین از اندیشیدن با هر دینی از جمله اسلام باور داشت، اما داوری در این زمینه را بر دوش مجتهدانی می‌گذاشت که باید روشن می‌ساختند آیا فروع استنتاج‌شده از این اصول با اسلام هم‌خوانی دارد یا خیر. به همین دلیل، در تصویری که برای آینده ایران داشت نه تنها از مجتهدان روی‌گردان نبود، بلکه آن‌ها را با خود هم‌راه می‌خواست، تا آن‌جاکه باور داشت اگر کسی در ایران باشد که بتواند این نحوه نوین از اندیشیدن را درک کند همین ایشان‌اند.

اندیشه ملکم‌خان همانند هر اندیشه دیگری بسیار نقدپذیر است، اما نقد یک اندیشه یعنی فهم آن. منتقدانی هم‌چون الگار به همان دامی افتاده‌اند که ملکم‌خان از آغاز بدان زنجار می‌داد. ایشان با ارزیابی اندیشه ملکم بنابر دوگانه دینی — نادینی (در این مورد اسلامی — مدرن) از همان آغاز نشان داده‌اند که از نحو اندیشیدن علمی و نقاد (یعنی مهم‌ترین آموزه ملکم‌خان) بهره‌ای نداشته‌اند. ایشان ویژگی راه‌بردی اندیشه وی را دریافتند و از وی درخواست داشتند تا فیلسوفانه به مسئله نسبت ایمان و عقل پردازد، گرچه خود نیز از پرداختن بدان ناتوان بودند.

پی‌نوشت‌ها

۱. پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (از ۱۲۴۹ ق/ ۱۸۳۳ م تا ۱۳۲۶ ق/ ۱۹۰۸ م).
۲. اسماعیل راین پس از آوردن آرای گوناگون درباره ملکم‌خان جمع‌بندی می‌کند و می‌گوید: میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله در حال حاضر معجونی از تضاد و وجود او میدان پهنآوری است برای جولان افکار و عقاید گوناگون تا هرکس به سائقه سلیقه و درک خودش او را به گونه‌ای و در قالب شخصیتی که دل‌خواهش باشد درآورد (راین ۱۳۵۳: ۴).

۳. میرزا ملک‌خان زمانی که می‌خواهد نشان دهد ما به‌هیچ‌وجه از نحوه کارکرد عقل علمی آگاه نیستیم از این واقعیت رایج در زمان خود نمونه می‌آورد که داوری مردمان درباره خوبی یا بدی وزیران نه براساس کفایت یا عدم کفایت ایشان در کار وزارت، بلکه براساس صفاتی شخصی هم چون خسیس بودن یا گشاده‌دست بودن انجام می‌پذیرد. «ما به صفات شخصی وزرا چه‌کار داریم؟ ما توقعی که باید داشته باشیم از وزرا علم است و بس» (میرزا ملک‌خان ۱۳۸۱: ۹۵).

۴. یکی از جامع‌ترین تلاش‌ها برای به‌دست‌دادن چنین خوانشی از تفکر ملک‌خان تک‌نگاری حامد الگار درباره اوست.

۵. خواندن این قطعه از کتابچه غیبی روشن‌گر است:

عقل تنها برای وزارت این ایام کافی نیست؛ میرزا آقاخان از اغلب وزرای فرنگ بلاشک عاقل‌تر بود، با وصف این، هرگاه ادنی محرر وزارت‌خانه‌های فرنگ به‌جای میرزا آقاخان می‌شد هزار بار بهتر از او وزارت می‌کرد. اگر به یک رعیت بسیار عاقل سیستان کسی بگوید در ده ساعت از کرمان می‌توان رفت به هرات، خواهد خندید (همان: ۲۷).

خندیدن این رعیت ربطی به دین‌دار یا بی‌دین بودن او ندارد، بلکه او چنین ادعایی را غیرعقلانی می‌انگارد، زیرا براساس عقل طبیعی او چنین رخدادی ناممکن است. نه عقل رعیت کم است، نه عقل میرزا آقاخان، بلکه چون عقلی طبیعی است نمی‌تواند تصور کند که بتوان در روند عادی امور تصرف کرد و آن‌ها را تغییر داد، درحالی‌که مداخله در روند عادی و طبیعی امور به‌منظور بهره‌بری بیش‌تر یکی از ویژگی‌های اصلی عقل علمی است.

۶. بهترین تعبیر از این دوگانه در عنوان کتاب ارزش‌مند شهرستانی (المملک و النحل) گویی به تمام پژوهش‌های تاریخی ما جهت داده است تا به‌جای فهم منطق رویدادها بیش‌تر در بند آن باشیم تا حق و باطل را از هم تمیز دهیم و تعیین تکلیف کنیم. ناگفته روشن است زمانی که غایت از تحقیق روشن‌سازی حق و باطل باشد پژوهش‌گر همواره در طرف حق می‌ایستد و همه‌چیز را از چشم خود می‌بیند و داوری می‌کند و نمی‌تواند کلیتی را فهم کند که خود نیز بخشی از آن است. برای تحقق پژوهش علمی در تاریخ نیاز داریم تا از این خواسته شخصی دست برداریم و اجازه دهیم تا رویدادها فارغ از خوش‌آمد و بدآمد ما دیده شوند و به‌فهم درآیند. برای فهم رویدادها نیاز داریم تا نخست آن‌ها را به‌مثابه امر واقع بپذیریم و مدام در پی آن نباشیم تا مسئولیت آن را به‌گردن کسی بگذاریم و سپس تمام نیروی خود را در راه ستایش یا نکوهش وی به‌کار بندیم. اگر چنین نکنیم، گرچه به منابع و اسناد تاریخی نگریسته‌ایم، اما به‌هیچ‌وجه امر تاریخی را ندیده‌ایم.

۷. ادعای این پژوهش‌ناظر به کل رساله‌های ملک‌خان است، اما تأکید بیش‌تر بر این رساله‌ها است: کتابچه غیبی که در حدود سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ قمری یعنی زمانی که ملک‌خان حدود بیست‌وشش سال دارد آن را خطاب به جعفرخان مشیرالدوله می‌نویسد؛ رساله/اصول ترقی که در

- سال ۱۳۰۱ قمری خطاب به امین‌الدوله در پنجاه‌ودو سالگی می‌نویسد؛ و رساله‌ی *ندای عدالت* که در ۱۳۲۳ قمری در هفتاد و چهار سالگی، یک سال پیش از مشروطه، می‌نویسد.
۸. البته در یکی از یادداشت‌های میرزا فتح‌علی آخوندزاده نیز چنین توجهی را می‌یابیم، اما با توجه به توضیحی که وی در ابتدای این یادداشت می‌آورد درمی‌یابیم که این مطالب را از سخنان جناب روح‌القدس، لقبی که آخوندزاده ملکم‌خان را بدان می‌خواند، به سال ۱۸۷۲ میلادی در تفلیس یادداشت برداری کرده است (آخوندزاده ۱۳۵۱: ۲۱۴، ۲۲۲). با این حال، اگر به تمایزی که آخوندزاده میان علم و اعتقاد می‌نهد توجهی جدی کنیم و پرسش اساسی رساله‌ی *مکتوبات* را یعنی این که آیا عقاید باطله موجب سعادت ملک و ملت است یا این که موجب ذلت ملک و ملت است (آخوندزاده ۱۳۵۷: ۳) براساس آن تفسیر کنیم، خواهیم دید که می‌توان به تفسیر متفاوتی از نقدهای آخوندزاده به اعتقادات دینی نیز رسید. گرچه با توجه به این که این یادداشت (۱۲۸۸ ق) هشت سال پس از نگارش *مکتوبات* (۱۲۸۰ ق) برداشته شده است امکان چنین تفسیری بسیار دشوار می‌نماید، مگر آن که شواهدی در دست داشته باشیم که نشان دهد آخوندزاده به این تمایز در میان علم و اعتقاد (تمایز مشهوری که جان لاک رساله‌ی *جستاری در فهم بشر* را به دلیل آن نگاهشته) هنگام نگارش *مکتوبات* نیز نظر داشته است.
۹. به پیروی از ملکم‌خان در این مقاله برای اشاره به مکان تمدن جدید و مردمان آن از تعبیر فرنگستان و فرنگیان بهره برده شده است.
۱۰. بحث‌هایی از سنخ آنچه در بخش درباره‌ی روش در همین مقاله بدان پرداخته می‌شود.
۱۱. آخوندزاده نیز در نامه‌ی مشهوری که به مستشارالدوله می‌نویسد به چنین مضمونی اشاره می‌کند:
- رساله‌ای که شما از یورویا آورده بودید و جمیع آیات و احادیث را نیز به تقویت مدعای خود در آن رساله دلیل شمرده بودید نتیجه‌ی خیالات یوروپائیان است. زعم شما چنان بود که اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافی است، اما غافل بودید از این که ترقی معنوی و خیالی بدین ترقی صوری و فعلی سبقت نجسته است. اتخاذ تجربه‌ی دیگران حاصلی نخواهد بخشید وقتی که انسان به اساس خیال و طرح‌اندازی عقول ارباب تجربه پی نبرده باشد (همان: ۱۱۰)،
- اما روشن نیست که آیا می‌توان منظور آخوندزاده از خیالات اروپاییان را به همین تفکر روش‌مند یا عقل علمی بازگرداند یا خیر.
۱۲. این تعبیر بدین دلیل به کار برده شد تا هم‌هنگام به دو چیز اشاره کند: نخست این که جامعه‌ی ایران تا پیش از مشروطیت هیچ قانونی به معنای نوین کلمه ندارد و امور صرفاً براساس رأی همایونی پادشاه راه‌بری می‌شوند و دوم این که رأی همایونی نیز تحت تأثیر عرف از پیش موجود و مهم‌تر از آن شریعت اسلام است؛ از همین رو نیز پادشاه ناگزیر بود تا در اموری که به شریعت اسلام مربوط می‌شد حتماً با مراجع رای‌زنی کرده و از نظر ایشان پیروی کند؛ چه اگر پیروی

نمی‌کرد کار بسیار بالا می‌گرفت و همین خطیر شدن مسئله نشان از آن دارد که ضوابطی وجود داشته است. بنابراین، گرچه تا پیش از مشروطیت حاکمیت قانون نداریم، اما در وضعیت بی‌قانونی مطلق نیز نیستیم، زیرا چنان‌که اشاره شد، کثرتی از ضابطه‌ها وجود دارند که دست‌وپای پادشاه را به‌هنگام عمل می‌بندند و او را محدود می‌سازند. حاکمیت قانون هم‌هنگام با خود این ایده را نیز به‌هم‌راه دارد که قانون و مرجع قانون‌گذاری باید واحد باشد؛ بنابراین، در بحث از حاکمیت قانون نه صرفاً از حاکمیت قانون بلکه از حاکمیت تنها یک قانون سخن گفته می‌شود.

۱۳. موضوع این مقاله اثبات یا توجیه این مقدمات نیست، گرچه درباره‌ی توجیه آن‌ها و البته نقد آن‌ها بسیار گفته و نوشته شده است. بنابراین شاید بهتر باشد که این مقدمات را در قالب گزاره‌ای شرطی چنین بیان کنیم: اگر اندیشه‌ی روش با توجه به تمام خصوصیات که در ادامه گفته می‌شود فهم شود، با ایده‌ی اساسی ملک‌خان درباره‌ی تمایز عقل علمی از طبیعی هم‌خوان است و وی به این مسئله توجهی کاملاً دقیق و روشن داشته است و می‌توان نشان داد که برنامه‌ی وی برای نفی استعمار متکی بر چنین دریافتی از اندیشه‌ی روش بوده است.

۱۴. عقلی که بهره‌همگان از آن یک‌سان است و عبارت است از توان داوری کردن مقسم عقل طبیعی و عقل علمی است. اگر داوری ما درباره‌ی چیزها براساس باورها و اعتقاداتی باشد که از راه‌های گوناگون به دست آورده‌ایم، عقلی که چنین داوری‌ای را انجام می‌دهد طبیعی و شخصی است؛ اما اگر داوری روش‌مند باشد، عقلی که چنین داوری‌ای را انجام می‌دهد علمی و ابژه‌ای است. بنابراین، عقل علمی و طبیعی دو نحوه‌ی کاربست از نیرویی واحدند و نه دو امر کاملاً جدا از هم؛ یکی عقلی است آلوده به پیش‌انگاشت‌های شخصی‌کاربر و دیگری عقلی پالوده از آن‌ها. بنابراین دوگانه‌ی عقل طبیعی/علمی قابل‌رفع است.

۱۵. برای روشن شدن هراس و نگرانی ملک‌خان از نزدیکی استعمار رساله‌ی پلتیکای دولتی (میرزا ملک‌خان ۱۳۸۱، ۲۵۱-۲۸۵) نیز بسیار خواندنی است. وی در این رساله به این امر اشاره دارد که چون مقصد تمامی دولت‌های قدرت‌مند تسلط بر هندوستان است و برای رسیدن به آن و تسلط بر آن باید از راه ایران بگذرند، ناگزیر ایران نیز چه بخواهد چه نخواهد درگیر این ماجرا خواهد شد.

۱۶. آوردن این گفتار از ملک‌خان نشان می‌دهد که از نظر وی ناآگاهی از تمایز عقل علمی از عقل طبیعی تاچه‌اندازه می‌تواند رفتار دولت‌مردان ایران را خنده‌آور سازد.

وقتی که قدرت روس دولت ایران را به تفوق نظم عساکر فرنگ ملتفت ساخت و وزیرای مافی‌الفور بنای ترتیب افواج نظام را گذاشتند و هیچ نپرسیدند که این یک جزء دستگاه فرنگ چه نوع اجزای دیگر لازم دارد. درحالی‌که هنوز ترکیب دستگاه دیوان و کل مراسم حکمرانی را از آیین جمشید و از بربری‌های سلاطین تاتار اخذ می‌کردند متوقع بودند که لشکر ایران را به پایه‌ی عساکر فرنگ برسانند. مالیات را مثل چنگیزخان می‌گرفتند و افواج را می‌خواستند مثل ناپلیون مشق بدهند؛

به جهت استعداد عسکریه اول باید در فکر مزید استعداد مالیه باشیم ... حال به اصل مسئله رسیده‌ایم (همان: ۷۲-۷۳).

۱۷. از آن‌جاکه ملکم‌خان قدرت واقعی را قدرت اقتصادی و سیاسی می‌داند، در این برنامه اولویتی به قدرت نظامی داده نمی‌شود. هم‌چنین خصلت راه‌بردی تفکر ملکم‌خان با توجه به نقش برنامه‌ریزانه‌ای که وی برای کار خویش در نظر دارد و نیز غایت عملی‌ای (نفی استعمار) که در نظر دارد به‌روشنی آشکار است.

۱۸. یکی از بهترین مثال‌ها برای فهم تمامیت در عقل علمی آن‌جاست که ملکم‌خان ایده «ضمانت متفقه» را دربارهٔ وزرا طرح می‌کند و همان‌جا نیز اظهار می‌دارد که شما این سخن را نمی‌فهمید و آن را ناعقلانی خواهید انگاشت. به‌نظر وی هیئت وزرا باید ضمانت متفقه داشته باشند، یعنی این‌که اگر از وزیری خلاف قانونی سر زد نه‌تنها آن وزیر بلکه کل هیئت وزیران باید استعفا دهند چراکه دستگاه دیوان یا کارخانه دولت با هم کار می‌کند و اگر بخشی از این کارخانه فاسد شود، کل کارخانه فاسد شده است، حتی اگر به‌چشم ظاهر بین چنین آید که دیگر وزیران خطایی مرتکب نشده‌اند. نکتهٔ اصلی در سخن ملکم‌خان این است که نباید عدم ارتکاب خطا از سوی دیگر وزیران را دلیلی بر نادیده‌گرفتن اهمیت ضمانت متفقه دانست، زیرا تخلف یک وزیر از قانون امری فردی نیست و کلیت دستگاه دیوان را با چالش روبه‌رو می‌کند (همان: ۱۴۴).

۱۹. در ادامه دربارهٔ این اخذ نقطه به نقطه یا همان تقلید از فرنگیان بحث خواهد شد.

۲۰. ملکم‌خان مسئله تمایز عقل علمی از عقل طبیعی را همواره ذیل بحث از کارخانه دولت یا دستگاه دیوان طرح می‌کند و به همین دلیل نیز سخن وی معمولاً در چهارچوب بحث‌های صرفاً حقوقی، سیاسی، یا روشن‌فکرانه فهم می‌شود و به ایده بنیادین وی توجهی نمی‌شود. اگر در بررسی اندیشه ملکم‌خان مفهومی همانند حکومت قانون یا همان اداره قانونی را فقط مفهومی مربوط به سطح حاکمیت و سیاست بفهمیم، اصل سخن ملکم‌خان را در نیافته‌ایم. اداره قانونی و حکومت قانون در اصل ویژگی عقل علمی است. عقل علمی عقلی است که براساس قوانین و اصول کلی نظم کار می‌کند؛ به همین دلیل نیز زمانی که به سطح امر سیاسی بیاییم که البته به‌نظر ملکم‌خان پس از اقتصاد مهم‌ترین سطح است، باید به اداره قانونی بیندیشیم؛ اما این سخن بدین معنی نیست که اداره قانونی فقط منحصر به این زمین است، بلکه اداره قانونی اشاره به ویژگی اصلی شناخت روش‌مند دارد و این مهم‌ترین دریافت ملکم‌خان است.

۲۱. «اداره قانونی آن است که عمال دیوان در طریقه اجرای حکم دولت اصلاً اختیار ندارند ... معایب حکم‌رانی ایران و شکوه سلطنت فرنگ در اداره اختیاری و در اداره قانونی است» (همان: ۷۷-۷۸).

۲۲. گرچه ملکم‌خان باور دارد یکی از مشکلات راه ترقی برای مسلمانان این است که برخی «کشیش‌های عیسوی در ایام جهالت فرنگستان» تلاش داشتند ترقی را منحصر به دین عیسوی

کنند و علمای اسلام به کلی بی‌خبر ماندند از آن مجادلات سخت که حکمای اروپا بر بطلان ادعای کشیش‌ها برپا نمودند و پس از مجاهدات و خون‌ریزی‌های زیاد آیین ترقی علمی را از کهنه مزخرفات کشیش‌ها جدا کردند (همان: ۱۴۷).

کتاب‌نامه

- آخوندزاده، میرزا فتح‌علی (۱۳۵۱)، *مقالات*، گردآوری باقر مؤمنی، تهران: چاپ‌خانه زیبا.
- آخوندزاده، میرزا فتح‌علی (۱۳۵۷)، *مکتوبات*، گردآوری باقر مؤمنی، تبریز: نشر احیای تبریز.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: سخن.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۳)، *میرزا ملک‌خان: زندگی و کوشش‌های سیاسی او*، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه.
- میرزا ملک‌خان (۱۳۲۷)، *مجموعه آثار میرزا ملک‌خان*، تدوین و تنظیم محمد محیط طباطبائی، تهران: کتاب‌خانه دانش.
- میرزا ملک‌خان (۱۳۸۱)، *رساله‌های میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله*، گردآوری و مقدمه از حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.

Algar, Hamid (1973), *MĪRZĀ MALKUM KHĀN: a Study in the History of Iranian Modernism*, California: University of California Press.

Descartes, Rene (1985), *The Philosophical Writings of Descartes*, vol. 1, trans. John Cottingham et al., Cambridge: Cambridge University Press.

Spinoza, Baruch (1985), *The Collected Works of Spinoza*, vol. 1, trans. Edwin Curley, Princeton: Princeton University Press.

